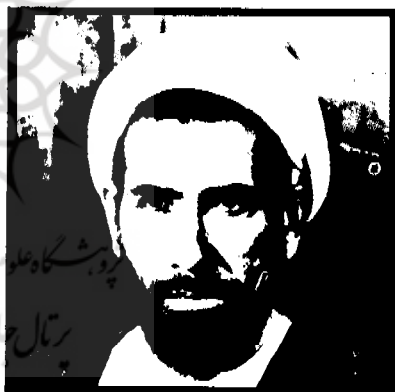


شهید دکتر بهمن تخصیص و فطرت

در این آیه مطرح شده که دیگران نتوانستند این امانت را بپذیرند، اما انسان آنرا برداشت.

طرحی که برای خلقت انسان بود اینچنین استعدادی و امکانی داشت که این امانت را بپذیرد یعنی این قدرت انتخاب را، این آگاهی و مسئولیت را. اما همین انسان با این دستمایه قوی ممکن است از این سرمایه استفاده نکند و گرفتار آفاتی شود که بعد خواهیم دید، آنه کان ظلوما جهولا، تبدیل شود، به یک آدم ناآگاه و ناتوان، و در عین حال آدمی که در حوزة تصمیم و اراده و قدرت انتخاب دچار ظلم شده و گرفتار انحراف گردد، از راه اعتدال و حد وسط پرت شده است. قرآن در اوج یک نعمت، کفرانش را و در اوج یک موهبت



إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ
مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا
جَهُولًا (سوره احزاب آیه ۷۲).

آفت و سقوطش را تذکر می‌دهد. آفت امانت، گرفتاری جهل و ظلم است. آفت این بار گران و ارزشمندی که به انسان واگذار شده این است که گرفتار ظلم و جهل شود. البته درصدد تفسیر نیستیم شاید این آیه تفسیرهای دیگری هم داشته باشد.

و نیز انسان دارای خودآگاهی و هدایت درونی است: **إِنَّ الْإِنْسَانَ عَلِيُّ** **نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، يَا: وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْنَاهَا فَأَلْهَمَا فُجُورًا وَ تَقْوِيهَا.** در درون این انسان، آن نفسی که تسویه شده، تنظیم و طراحی دقیق شده، به همین نفس راهنمای فجور منابع فجور و تقوی الهام گردیده است نوعی آگاهی درونی، بصیرت نفسانی به انسان داده شده است، بصیرتی که بتواند روش بینی و حرکت ارادی را رهبری کند، جوشش نماید و به ارزشهای خودی و حقائق جهان دست یابد.

در ذیل آیه شریفه فطرت که در ابتدای سخن مورد بحث قرار گرفت روایاتی وارد شده و موارد و مصادیقی از فطرت و نتیجه هدایت عادلانه و ثبت آن ذکر شده است. از جمله، فطرت تفسیر شده است به توحید، به ولایت، به شهادت ثلاث، یعنی توحید، نبوت و ولایت

آیا انسان براساس توحید آفریده شده؟ براساس پذیرش فرمان وحی و براساس ولایت؟ یا اینکه زمینه‌هایی که در فطرت انسان نهاده شده اگر این دستمایه‌ها و

خمیر مایه‌ها شکوفا شود و درست رهبری گردد، هم به توحید می‌رسد هم خود را زیر چتر وحی قرار می‌دهد، وهم جهت‌گیری فکری و اجتماعی درحوزه ولایت است. ولایت یعنی هم‌رزمی، هم‌صفی، پیوند اعتقادی و عملی یک گروه با رهبران‌شان و با خودشان بدانگونه که این پیوند براساس صمیمیت و محبت باشد.

باتوضیحی که قبلاً درباره ابعاد ملکوتی فطرت داده شد به آسانی می‌توانیم به این مسائل برسیم. اگر گفتیم فطرت مجموعه نظام و سنتهایی است که انسان براساس آن نظام و سنتها سرشته شده و یکی از مهمترین عناصر تشکیل دهنده سرشت انسانی آن **فَخَسَّهٗ** الهی و جاذبه ملکوتی است، همان چیزی که تشخیص معنوی و روحانی و انسانی انسان به آن است که همان قدرت تشخیص و آگاهی و قدرت تصمیم‌گیری است. اگر

قدرت تشخیص درانسان نهاده شده انسان می‌تواند بتدریج درپرتو آن به حقایق برسه اگر این انگیزه آگاهی به کاربندند شکوفائی است، همانطوری که قرآن می‌فرماید: **وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْاَفْتَدَةَ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** آمدید و جاهل بودید، اما سرچشمه‌ها بکار افتد و جهل ازبین برود.

اگر بکارنیفتاد چه؟ سقوط، درحد حیوانیت محض: **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ**



اعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ
بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ
هُمُ الْغَافِلُونَ - (اعراف - ۱۷۹)، یعنی اگر

اندیشه این سرچشمه تکوین شخصیت انسان و این راههای دریافت حقیقت بکارنیفتاد وقتی جاذبه‌های ملکوتی انسان از فروغ افتاد. آدمی همچون چهارپایان می‌شود بل هم اضل، بلکه گمراهتر. چون در حیوان غرائزی هست که درحد زندگی محدود حیوانی آنان را راهنمایی می‌کند، اما انسان بایستی با تشخیص و آگاهی اکتسابی بیاید و تصمیم بگیرد، و اگر گرفتار غفلت شد و از این موهبت جوشان الهی استفاده نکرد، جز سردرگمی و تاریکی ثمری ندارد.

اما اگر این نفس بصیر، الهام‌یافت و این اندیشه بارور شد به کجا می‌رسد؟ به خیر، به فضیلت، حق، همان چیزی که در روانشناسی روی آن تکیه می‌شود که در انسان تمایلات عالی است، خیرطلبی حق‌جویی و کمال‌خواهی... اینکه انسان

می‌خواهد بداند و از علت پدیده‌ها سردرآورد و موضوع خویش را درکل جهان بیابد، مطمئناً "در این تلاش پاک به توحید خواهد رسید، اگر سرچشمه غنی و مورد اعتماد آگاهی یعنی وحی را پیدا کرد در برابر آن با سائقه حقیقت‌جویی خود تسلیم می‌شود.

آری اگر این سرچشمه‌ها بکارافتد و با آفتابی که برای این چشمه‌های جوشان وجود دارد مبارزه شود و هدایت الهی به مدد رسد و از رهبری پیغمبران که برای شکوفا شدن این استعدادها فرستاده شده‌اند استفاده گردد. آنگاه حاصل این تلاشی که از بستر فطرت برخاسته و با عامل اراده در حوزه رهبری وحی تلاش خود را آغاز کرده این است که به خدا برسد و بداند مهره کدام ولایت است و در کدام صف و تحت کدام رهبری قراردارد. انسان سالمی که سرشت خویش را درست رهبری می‌کند حتما راه خودش را انتخاب خواهد کرد، به گروه خودش خواهد پیوست و اگر گرفتار آفات شد و از استعدادهای درونی خود استفاده نکرد، آلوده و ساقط خواهد شد (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا).

اجازه بدهید هم‌اینک برای توضیح نقش پیامبران در شکوفایی فطرت از سخنان مولا علی بن ابیطالب (ع) استفاده کنیم آنجا که در اولین خطبه نهج‌البلاغه پس از بحث درباره خلقت جهان و فرشتگان و

انسان به بعثت پیغمبران می‌رسد و برای بیان یکی از اسرار و ادله بعثت پیغمبران چنین می‌فرماید: فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاَتَرْنَا عَلَيْهِمُ انْبِيَاءَ لَيْسَآ دَوْهَمِ مِيثَاقِ فِطْرِيَّةٍ وَاَيَّدُوهُم مِّنْ سِي نَعْمَتِنَا وَيَحْتَجُوا عَلَيْهِم بِالْتَّبْلِيغِ وَاَيُّسِّرُوا لَهُم دِفَآئِنَ الْعُقُولِ

خدا فرستادگانش را در بين آنان برانگيخت و پي‌دربي پيامبرانش را گسيل داشت تا از آنان مطالبه كند كه پيمان فطرت خويش را اداء كنند، يعني پيماني كه مردم براساس سائقه فطرت خويش باحق بسته بودند و بتدريج آن پيمان را فراموش كرده بودند، پرده هوي، پرده سنتهاي نياكان و سنتهاي محيطي و وسوسه‌ها و تخديرها (همانچه را كه بعنوان آفات فطرت مي‌خواهيم بيان كنيم) روي آن فطرت زير اين ابرهاي سپاه تيره پنهان شده است و از آن پيوند و پيماني كه بسته بودند و تعهدي كه سيرده بودند تا با حق همكام و هم‌رزم باشند، اما از آن غفلت كرده بودند، پيغمبران آمدند تا پرده‌هاي غفلت را عقب زنند و از آنها بخواهند كه وفادار باشند (ليسا دوهم ميثاق فطرت) و پيمان شكسته را احيا كنند. اين تعهد فطري چيست؟ آيا جزيك انگيزه نيروستدي است كه جزو فطرت انسان و در متن طبيعت و سرشت اوست؟! و شايد اين آيه هم اشاره به همين خسر

مايه فطري باشد كه مي‌فرمايد:

وَإِذَا خَدَّ رَيْبٌ مِّنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظَهْرِهِمْ ذُرِّيَّتِهِمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِم السُّتَ بَرِيكُم قَالُوا بَلٰى، شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِيْنَ، اَوْتَقُولُوا اِنَّمَا اِشْرَكُ اٰبَاؤُنَا مِمَّنْ قَبْلَ وَاِنَّا لَمِنَ الْبَعْدِ هُمْ اَفْتَهَلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُطْلُونُ - (اعراف - ۱۷۲).

كار به تفسير نهايي آيه نداريم اما استفاده‌اي كه مي‌توانيم از اين آيه بكنيم اينكه پيماني با فطرت انسانها و با سرشت آنها گرفته شده كه پاسخ مثبت آن اعتراف به توحيد است، بدنياال آن شهود باطني و آن خودآگاهي، توجه به ربوبيت حق است بدنياال ملاحظه امكان و فقر ذاتي و وابستگي، توجه به وجود واجب و غني با لذات و مربي كل جهان هستي است. در ذيل آيه نكته جالبي است: شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِيْنَ معلوم مي‌شود غفلتي دركار مي‌آيد كه اين فطرت شكوفا نمي‌شود، غفلت هم معمولاً با سرگرميها است. آدمي به اموري سرگرم مي‌شود و با راههاي ديگري دلخوش مكنيهاي ديگر يا اصلاً "بي‌مكتبي، بي‌تفاوتي و بوجي، يا با انحرافات، خرافات، سنتها و آداب غلط و موهوم كه در ذيل آيه بادآوري شده است: اَوْتَقُولُوا اِنَّمَا اِشْرَكُ اٰبَاؤُنَا مِمَّنْ قَبْلَ وَاِنَّا لَمِنَ الْبَعْدِ يا خودخواهيها و فسادها و ديگر آفاتي كه

صفای باطن انسان را درخود تجلی دهد و در برابر فریاد الست بریکم پاسخ مثبت گوید .

برگردیم به جمله مولا علی (ع) :
و یذکروهم منسی نعمته، پیغمبران آمدند که نعمتهای فراموش شده را به خاطر مردم آورند، نعمت عقل، نعمت آگاهی، نعمت آزادی و مسئولیت، آنچه به آنها داده شده بود اما از آن بهره برداری صحیح نکردند. و اینک با آمدن پیغمبر بار دیگر این نعمتها در نظر مردم متجلی می شود و در مسیر تکامل از آنها بهره برداری می شود و ویشیروا لهم دفائن العقول، و تا آن گنجینه های اندیشه و خرد و سرچشمه های آزادی انسانی که در درون آنها انباشته شده بود و فراموش گشته بود، استخراج گردد، آنها را برانگیزانند تا فوران کند مثل چاه نفتی که فوران کند .

این گنجها در درون بوده اما با لایه های فراوانی پنهان شده بطوری که هیچگونه بهره برداری نمی شود، و پیامبران می آیند تا این دفینه ها و مخازن را مورد استفاده قرار دهند، آری پیامبران برای تحمیل دین و تکلیف شان به دوشهای ناتوان مردم نیامدند بلکه آمدند تا خودی ها را احیا کنند تا سرمایه های باطنی مردم را شکوفا سازند تا انسانها را از نادانیها و بی رشدیها و محرومیتها و اسارتها نجات دهند و آنها را به فلاح

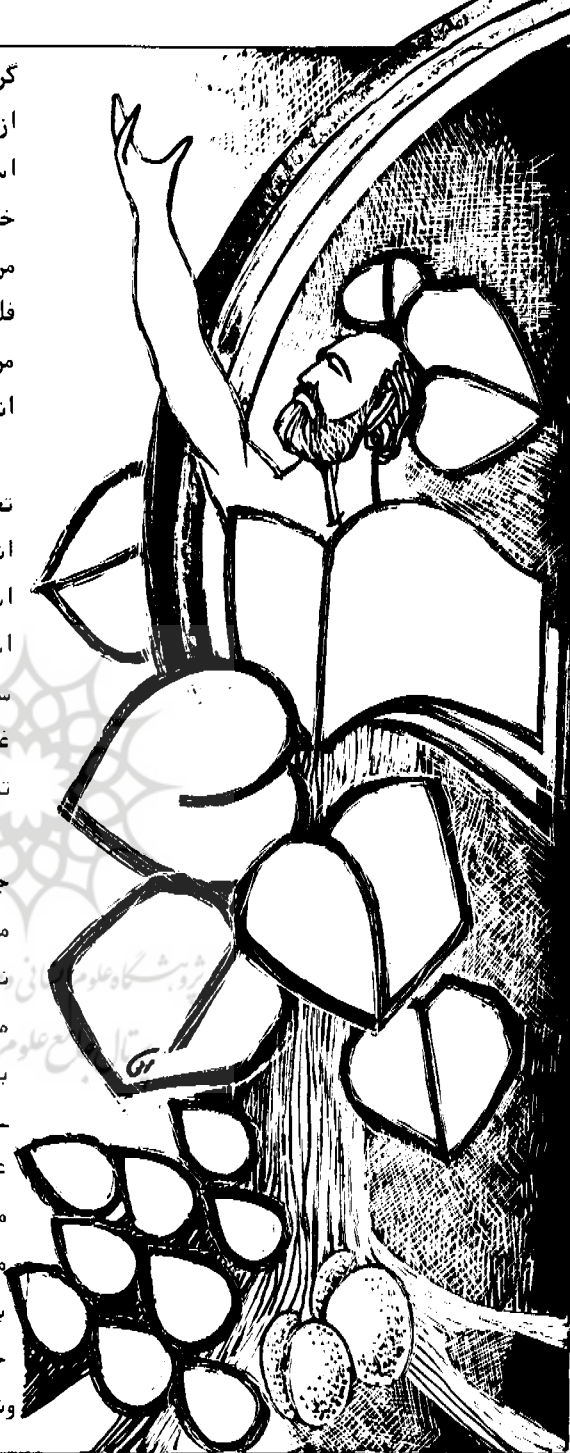
رسانند .

فلاح یکی از هدفهای مهم تربیت است همانچه که در قرآن مکرراستعمال شده ، فلاح هم از همین ریشه است . کشاورز بذر را زیر خاک پنهان می کند و به آن آب و کود می دهد و مراقبت می کند ، وقتی دانه زمین را شکافت و سردر آورد می گویند : فلح و افلاح موقعی که از اسارت خاک آزاد شد ، و رو به پیش به سوی باروری و کمال پیش رفت نه تنها اسیر خاک نبود ، بلکه بنحو صحیح از شیرۀ خاک در راه تکامل خود بهره جست انسان هم در راه تکامل خود باید از اسارت ماده و طبیعت و هوسها آزاد گردد ، در عین حال در پناه روابط سالم تولید و اقتصاد و بهره مندی عادلانه و متعادل از فرآورده های مادی و طبیعی ، در راه رشد و شکوفایی عقلها و فکرها و انسانیت انسانها گام بردارد . از این مواد خاکی و طبیعی استفاده کند ، راه را باز کند ، گل بدهد و میوه بدهد و سایه داشته باشد ، دیگر آزاده شده قد برافراشته ، اما قبلا " زیر خاک انباشته بود ، اسیر بود ، حتی اگر خاصیت حیاتی خود را بکار نمی انداخت و راه خودش را انتخاب نمی کرد ، خیلی زود پوسیده می شد و از پای در می آمد . آری پیغمبران آمدند تا خود انسان را بارور کنند ، تا سرمایه های دفن شده انسان را در اختیارش قرار دهند تا او را به حرکت اندازند و رستگار کنند . اما همین فطرت باور انسان ممکن است

گرفنار آفاتی شده و کوفته و فرسوده گردد .
از این رو یکی از مهمترین اصول اخلاقی
اسلام مسئله "تزکیه" است . یعنی پیراستن
خود بمنظور برآمدن و بالا آمدن . قدا فلاح
منزکیها ، که نتیجه تزکیه رسیدن به فوز و
فلاح است ، آری پاکسازی و خودسازی و
مراقبت دائم لازم است تا در راه تکامل
انسانی وقفه ای پیش نیاید .

و دیگر مسئله حفظ تعادل اخلاقی است
تعادل ایجاد کردن بین آن سائقه ها و
انگیزه هایی که در فطرت انسان نهاده شده
است . مثلا "آدمی علاقه به غذا دارد ، ممکن
است کسی بگوید این علاقه به غذا را باید
سرکوب کرد ، مرناض شد ، یا برعکس آدمی
غرق در شکم پرستی شود ، و تمام زندگیش
تامین شکم باشد .

و همینطور انگیزه جاه و مقام . این
جاذبه در انسان وجود دارد . انسان
می تواند برای خود قدرت ، نفوذ و موقعیت
نخواهد . اما گاهی چندان در حجب مقام فرو
می رود که تمام تلاش و همتش حفظ قدرت و
بسط نفوذ می شود . و در این راه دیگر سائقه
های متعالی حق پرستی ، خیرخواهی
عدالت دوستی و کمال طلبی فراموش
می شود ، همه شخصیت او می شود ، جاه و
مقام و زور و در سایه این انگیزه که همچون
بنی تمام وجودش را اشغال کرده . هرگونه
جنایتی ، خیانتی ، فریبی ، دروغی ، دغل
و سیرنگی و ظلم و زوری را نجویز می کند بلکه





این سائقه‌های فطری جهتی بدهد و در مجموع روبه کمال انسانی پیش رود، درست در جهت هدایت‌الهی و جاذبه‌های ملکوتی: "ربنا الذی اعطى کل شی خلقه ثم هدی" ابعاد قرائز انسان را طوری تنظیم کند که در مجموع به هدف مطلوب انسان اسلام برسد، و اگر نه انحراف است و گمراهی و سقوط، فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا: مبادا پیرو هوی باشید که از راه عدالت منحرف شوید، یعنی وقتی که هوی گل‌کرد، دیگر انسان در مسیر فطرت حرکت نمی‌کند: افزایش من اتخاذ الهه هویه و اضله الله علی علم بدنبال اینکه شخص هوای خودش را خدای خود بگیرد گمراهی و سرگردانی است. ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون، کسی که بر حرص خویشتن غالب شد به فلاح می‌رسد و آزاد می‌شود وگرنه با وجود حرص به فلاحی که هدف انسان است که رستن و شکوفا شدن و به سوی کمال ره پیمودن است نخواهد رسید.

نکته‌ای مناسب است بدان اشاره زودگذر شود اینکه در یک دسته آیات از انسان بسختی انتقاد شده و تعبیراتی از قبیل ظلوم، جهول، عجول، کفور، هلوع جزوع، منوع و غیره درباره‌ی وی بعمل آمده است، البته بحث درباره اینگونه تعبیر و تفسیر دقیق آیات مستلزم فرصتی مستقل است اما اجمالاً "شاید بتوان گفت که برخی از این تعبیرات درآیاتی است که زمینه

لازم می‌داند. برای اینکه بطور غیرمتعادل خواسته است یک شاخه از فطرت خود را برانگیزد و رشد دهد، همچون انسانی که تمام رشد فیزیولوژیک بدنش در پایش متمرکز شود، تمام اندامها ریز و ناتوان و کوچک بماند، اما یک پایش بسیار بدقواره بزرگ شده است.

همینطور شهوت جنسی، مال دوستی سودجویی و غیره، اگر بطور ناموزون و بی حساب گل کند، چون انسانهای بدقواره و متجاوز و فاسدی باری می‌آید.

در طرف مقابل هم، ممکن است کسانی از کار و زندگی دست بشویند، زربار تشکیل خانواده نروند، مقام و موقعیت خود را لگدکوب کنند، در نتیجه به صورت گدا و بیچاره و زبونی و برده‌ی دیگران درآیند. بهر حال باید بین ابعاد مختلف انسان‌ها هم‌هنگی برقرار گردد و همه جنبه‌های مادی و معنوی و روحی انسان با تعادل رشد کند، تعادلی دقیق که بتواند به مجموع

بین این عوامل که جاذبه‌هایی برایش بوجود آورده و پاسخهایی که می‌دهد. انسان هرگونه که توانست خودی خودش ارزشهای خودش را در برابر این انگیزه‌ها حفظ کند و جهت بدهد همانگونه توانسته شخصیت خود را متجلی سازد.

فطرت هم مجموعه سرشت و زیربنا و بستر تلاشهای بعدی است. درعین حال ساکت نیست ایستا نیست، یک حالت پویا و متحرک و جهت‌گیری در آن هست، می‌خواهد خیر را پیدا کند، می‌خواهد به مقام برسد می‌خواهد به کمال برسد. فطرت هم سرمایه را در اختیار انسانها نهاده هم جاذبه را، پس فطرت بستر عوامل مختلف تشکیل خودی انسان است همراه با کشش و جاذبه، تا انسان آزاد چگونه این انگیزه‌ها را در مسیر انتخاب شده، هم در زمینه نفس خود و هم در محیطش با استفاده از پرتو هدایت و تمشیت، پیغمبران پیدا کند؟ و چگونه در بین تمام این کوره‌راهها و سنگلاخهای محیطی و طبیعی و درونی و اجتماعی راهش را بیابد؟ و بالاتر، موقعی است که بتواند راه را برای دیگران هم بگشاید و محیطش را برای حرکت دیگران هموار کند.

پس فطرت زیربنا و بستر شخصیت است و شخصیت حاصل کارآیی عوامل فطرت است در حوزه انتخاب آزاد. والسلام علی من اتبع الهدی

مطلب آنست که فطرت آزاد انسان سرکوب شده و درست رهبری نشده و فساد در آن رخنه کرده و بدنالش قرآن می‌گوید این انسان مثلاً " کفور است، هلع و منوع است. . . . بنا براین اینگونه صفات جز و مهره‌های اصلی فطرت نیست، بلکه نتیجه سوء‌هدایت فطرت است.

گاهی هم این تعبیرات بلحاظ برخی سائقه‌های مادی است که در انسان وجود دارد یعنی وقتی انسان جنبه‌های خاکی و مادی دارد. علاقه به مال و شهوت و مقام دارد. به چنین خصلتهای ناروایی هم ممکن است آلوده شود و در هر حال این مطلب نیاز به تحلیل وسیعی دارد که آیا این صفات مذموم، واقعا "جزو شیارهای مادی فطرت است، یا بدنالش انحراف فطرت پیش می‌آید، یا در اثر عدم تنظیم عادلانه مهره‌های فطرت. یا عدم تزکیه و خودسازی و خودپایی.؟

در اینجا بازگردیم، با اشاره‌ای زودگذر پیوندی کوتاه بین فطرت و شخصیت برقرار کنیم. گفتیم شخصیت هر فرد را نوع پاسخگویی به انگیزه‌های مختلف تشکیل می‌دهد. شخص در برابر گرسنگی چه عملی انجام می‌دهد؟ در برابر شهوت جنسی؟ در برابر مقام دوستی؟ در برابر سنتهای محیطی؟ در برابر طاغوت؟ در برابر فرهنگ محیطش؟ در برابر تمام این مسائل چگونه رابطه خود را تنظیم می‌کند؟ متغیری است